**«امروز می‏خواهم پدر تو باشم» «برگهایی از دفتر زرین‏ سیرهء نبوی»**

آنچه در این مقاله ملاحظه می‏کنید،قطره‏ای از اقیانوس بی‏کران‏ کمالات و فضائل رسول اکرم(ص)و زندگی ساده و بی‏آلایش آن‏ بزرگوار است که از لابلای کتب تاریخی و حدیثی استخراج شده و در دسترس دوستان قرار می‏گیرد.دبیران گرامی مستحضرند که یکی‏ از مهمترین شیوه‏های تأثیرگذاری در درس دینی و فراروی از آموزش‏ نظری و رسیدن به مرحلهء عاطفی و رفتاری،ارائهء نمونه‏ها و شواهد تاریخی از سیرهء عملی معصومین صلوات الله علیهم است.به همین‏ جهت و به منظور پربارتر کردن درسها و ارائهء الگوها و نمونه‏های‏ عینی،این مقاله به تحریر درآمده است.در این مقاله کوشش شده که‏ شواهد تاریخی به نحو مستند و با ذکر منابع در اختیار همکاران عزیز قرار گیرد تا از اعتبار لازم برخوردار باشد.

**عدالت و قسط**

هنگامی که حضرت رسول اکرم(ص)7 ساله بود،روزی به مادرش‏ (دایه)حلیمهء سعدیه فرمود:

برادرانم کجا می‏روند؟جواب داد:فرزند عزیزم،آنان گوسفندانی را که خداوند به برکت وجود تو به ما مرحمت کرده است به چرا می‏برند.

حضرت فرمود:مادر!دربارهء من به انصاف رفتار ننمودی.مادر پرسید:

چرا؟فرمود:«ءاکون انا فی الظّل و اخوتی فی الشّمس الحرّ الشّدید و انا اشرب منها اللّبن»آیا سزاوار است من در سایهء خیمه،شیر بنوشم و برادرانم در بیابان در برابر آفتاب سوزان باشند؟1

حضرت در دوران کودکی در محیط خانه سخن از عدل و داد می‏زند آری دوران خردسالی فرد خبر از آیندهء درخشان او می‏دهد و ما را از آینده روشن او با خبر می‏سازد.همین فکر در دوران جوانی شکوفاتر می‏گردد و فکر عدالت‏طلبی و دادخواهی را از محیط خانه به محیط بزرگتری به نام«مکه»می‏کشاند و با عده‏ای جوانمرد در«حلف الفضول»2 شرکت می‏کند و به منظور دفاع از حقوق مردم به عضویت گروه جوانمردان‏ درمی‏آید.

هموست که در سالیان بعد طرح عدالت اجتماعی را مطرح می‏کند و پایه‏گذاری می‏نماید.

هیچ‏گاه حضرت(ص)کاری را که از عدالت بدور باشد نه انجام‏ دادند و نه می‏پسندیدند که کسی انجام دهد هرچند بنظر دیگران کاری‏ حقیر و کوچک باشد.

روزی حضرت مردی را دیدند که یکی از دو کودک خود را بوسید، و دیگری را نبوسید،حضرت فرمود:«فهلاّ ساویت بینهما»چرا بین دو کودک مساوات را رعایت نکردی؟و فرمود:بین فرزندانتان به عدالت‏ رفتار کنید.چنانکه می‏خواهید بین شما عدالت باشد.3

سه روز پیش از وفات خود به مسجد آمد و فرمود:هرکس حقی بر گردن من دارد برخیزد و اظهار کند،زیرا قصاص در این جهان آسان‏تر از قصاص در روز رستاخیز است.

در این موقع«سواده بن قیس»برخاست و گفت:یا رسول الله!موقع‏ بازگشت از نبرد«طائف»در حالیکه بر شتری سوار بودید،تازیانه خود را بلند کردید که به مرکب بزنید تصادفا به شکم من اصابت کرد،الان من‏ خواهان قصاصم.حضرت دستور داد تازیانه آوردند پیراهم خود را بالا زد و فرمود:قصاص کن.

سواده خم شد و شکم پیغمبر(ص)را بوسید و عرض کرد یا رسول الله(ص)!در این لحظات دوست داشتم شکم شما را ببوسم،پیامبر (ص)فرمود:خدایا از سواده بگذر همانطور که او از پیغمبر تو درگذشت.4

شبیه به این داستان در جریان جنگ بدرهم نقل شده است که در تاریخ ثبت می‏باشد.5

پیغمبر(ص)بی‏عدالتی را حتی در حق حیوانات روا نمی‏دانستند بلکه از آن منع می‏کردند.روزی مشاهده کرد شتری را در حالی عقال‏ کرده‏اند و زانویش را بسته‏اند که بارش هنوز بر پشتش بود.پیش رفت و فرمود:صاحب این شتر کجاست؟مروت ندارد،و باید فردای قیامت‏ خود را برای مخاصمه آماده کند.6

**بردباری و شکیبایی**

رسول اکرم(ص)در محیطی به رسالت مبعوث شدند که مردمش از اصول اولیهء انسانی بی‏خبر و از ابتدایی‏ترین حقوق انسانی غافل بودند.

در چنین جامعه‏ای از عدل و داد و مکارم و فضائل اخلاقی و خدا و قیامت سخن گفتن کار آسانی نبود.از قبل معلوم است که چنین فردی به‏ چه مصائب و مشکلاتی مبتلا خواهد شد و برای رسیدن به هدف خود باید تا چه اندازه بردباری و شکیبایی داشته باشد تا به سر منزل مقصود برسد،لذا پیغمبر اسلام(ص)هم با انواع مشکلات و گرفتاری‏ها دست به‏ گریبان بودند تا توانستند محیط عربستان را مبدل به محیطی انسانی و اسلامی نمایند.

آنقدر برای پیغمبر(ص)مشکل ایجاد کردند که روزی به کوهی از کوههای مکه نگریست و فرمود:

«یا جبل لو انّ ما بی بک لهدّک»7.(ای کود!اگر آنچه بمن رسید،بتو می‏رسید تو را خرد می‏کرد.)

روزی رسول خدا(ص)از خانه خویش بیرون آمد،هرکه او را دید هرکدام به نوعی به اذیت و آزارش پرداختند.حضرت وقتی به خانه‏ بازگشت از کثرت صدماتی که دیده بود خود را در جامه‏ای پیچید و به‏ استراحت پرداخت.8

از جمله کسانی که به اذیت و آزار پیغمبر(ص)پرداختند عمویش‏ ابولهب و همسرش ام جمیل عمهء معاویه بودند که خداوند او را «حمالة الحطب»(هیزم‏کش)نامید.او خارهای بیابان را جمع می‏کرد و (به تصویر صفحه مراجعه شود) در این محراب بود که پیغمبر نماز خواند و هنوز هم خاطرهء او زنده است.

سر راه رسول اکرم(ص)می‏ریخت.سورهء«لهب»دربارهء آنها نازل شده‏ است.9

قریش از اقوام و غیره همگی کمر همت به ایذاء و آزار پیامبر(ص)و اصحاب بسته بودند و در این راه از هیچ کاری روی گردان نبودند.

روزی در حالیکه پیغمبر(ص)مشغول نماز بود،یکی از آنان شکمبهء شتری را برداشت و بر سروصورت پیغمبر(ص)کشید.

روزی دیگر پیغمبر(ص)برای تبیغ اسلام به«طائف»رفتند و با سه‏ برادر که از بزرگان«ثقیف»بودند ملاقات کرد و اسلام را به آنان عرضه‏ داشت.ولی سخن گرم پیغمبر(ص)در دل آنان اثر نکرد و ایمان نیاورند؛

به این بسنده نکردند بلکه پیغمبر(ص)را مسخره کردند.رسول خدا(ص) از آنها خواست که سخنان وی را با دیگران مطرح نکنند و در میان‏ نگذارند ولی آنان نه‏تنها این گفتگو را در بین مردم شهرت دادند،بلکه‏ ولگردان را تحریک کردند که بر ضد پیامبر(ص)بشورند،افراد بی‏شعور و ولگرد دو صف شدند و رسول خدا(ص)را در میان گرفتند و سنگبارانش کردند تا آنجا که پای حضرتش را مجروح کردند و رسول‏ خدا(ص)فرمود:«ما کنت ارفع قدما و لا اضعها الاّ علی حجر»قدمی‏ برنمی‏داشتم و بر زمین نمی‏نهادم جز بر سنگ.10

علاوه بر این شکنجه‏ها و آزارها،او و اصحابش را سه سال در«درهء ابوطالب»تبعید کردند و او را مورد محاصرهء شدید اقتصادی،اجتماعی‏ قرار دادند و در این‏باره قانونب نوشتند و همه امضاء کردند که:«کسی با آنها ازدواج نکند،به آنها زن ندهد و از آنها زن نگیرد،با آنها معاشرت‏ نکند و هیچ صلحی از آنها نپذیرد،و هیچ کمکی به آنها نکند».11در این مدت کودکان از شدت گرسنگی گریه می‏کردند.بعضی از همین‏ مشرکان دلشان می‏سوخت و مخفیانه به آنها کمک می‏کردند.13 سال‏ این اذیت و آزار ادامه داشت تا جاییکه نقشهء قتل پیغمبر(ص)را طراحی‏ کردند که 40 قبیله با شمشیر آخته نیمهء شب بر بستر حضرت هجوم برند تا او را از میان بردارند.خداوند این خبر را به اطلاع پیغمبر رسانید.وی‏ نیمهء شب از حضرت علی خواست در بستری وی بخوابد.12خود بسوی‏ مدینه حرکت کرد که این حرکت مسیر تاریخ بشر را عوض کرد و مسیری‏ را در مقابل مردمان گشود که تنها راه وصول به سعادت و خوش‏بختی‏ می‏باشد.

پیامبر(ص)در سایهء تحمل سختی‏ها و صبر بر مشکلات توانستند مردم را عوض کنند او مردمی ناپاک و پلید را به مردمی مهذّب و مردمی‏ وحشی را متمدن و مردمی بدرفتار و ناهنجار را پارسا و باتقوی و خدا ترس و درستکار نمود و طبیعت سرکش و اخلاق خشن آنها را به‏ سرشتی مطیع و تابع قانون و نظم مبدل کرد.

**شجاعت**

رسول اکرم(ص)یکی از شجاعترین افراد زمان خود بوده وی هرگز جنگی را بخاطر ترس رها نکرد و از میدان جنگ فرار نکرد.البته این‏ کلام بدان معنا نیست که حضرت فردی جنگ طلب بوده است،ابدا چنین مطلبی را نباید تصور کرد،بلکه حضرت هیچ جنگی را آغاز نکردند مگر زمانیکه دشمن آغاز بجنگ کرده باشد و وی مجبور باشد برای‏ حفظ و حمایت و نگهداری سلامت و امنیت دست بکار جنگ شود.

به‏هرحال،اگر جنگی برپا می‏شد و حضرت در آن شرکت می‏کرد، هرگز سستی و ترس بخود راه نمی‏داد بلکه با کمال قدرت و استواری در مقابل دشمن می‏ایستاد و مردانه می‏جنگید.حضرت آنچنان شجاعانه به‏ نبرد می‏پداختند که امیر المؤمنین(ع)می‏فرماید:«کنّا اذا احمر البأس‏ التقینا برسول الله فلم یکن احد منّا اقرب الی العدوّ منه»13آنگاه که آتش‏ جنگ شعله‏ور می‏شد همهء ما به رسول خدا پناه می‏بردیم و کسی نبود که‏ به دشمن نزدیک‏تر از آن حضرت باشد.چنانکه می‏دانیم حضرت‏ امیر المؤمنین(ع)یگانه قهرمان بی‏حریف میدان نبرد بودند و دوست و دشمن معترفند که اگر شجاعت و ازخودگذشتگی‏های علی(ع)نبود الان اسمی از اسلام در جهان نبود.ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه‏14 می‏گوید:شجاعان میدان نبرد اسم او را روی شمشیر خود حکاکی‏ می‏کردند و بدان وسیله از روح سلحشوری حضرت،شجاعت او را طلب می‏نمودند.

بنا به نقل جابر،رسول اکرم(ص)در 21 جنگ شخصا شرکت‏ داشتند که در 19 غزوهء آن جابر حاضر بوده است.15

براساس نقل تاریخ،در ایام نوجوانی زمانیکه جنگی بین قریش با طائفهء«هوازن»در گرفت که آنرا«حرب فجار»نامیدند،حضرت در آن‏ جنگ به همراه عموهای خود شرکت داشت و وظیفهء او این بود که‏ تیرهایی را که متوجه عموهایش می‏شد از آنان دور کند.16

انس بن مالک می‏گوید:رسول خدا(ص)شجاعترین مردم،و نیکوترین آنان و سخی‏ترین ایشان بود،به خدا قسم یک شب صدای‏ (خبر)هولناکی به گوش مردم(مدینه)رسید که همهء مردم به یکباره در وحشت فرو رفتند لذا با شتابزدگی اسلحه در دست گرفتند و بطرف نقطهء خطر حرکت کردند طولی نکشید که دیدند تک‏سواری در تاریکی شب‏ از دور می‏آید.وقتی که نزدیک شد همه با کمال تعجب مشاهده کردند رسول خداست که از همه مردم جلوتر بوده و بر اسب(ابی طلحه)سوار است و شمشیر بر گردنش انداخته است.حضرت به مردم فرمود:نگران‏ نباشید خطری در بین نیست بررسی کردیم،چیزی نبوده است،جز صدای هولناک چیز دیگر نبوده است.آنگاه مردم نفس راحتی کشیدند و به خانه‏های خود برگشتند.17

در جنگ بدر بنا به قول علی(ع)پناهگاه مسلمین شخص رسول‏ اکرم(ص)بود.در جنگ احد به شدت نبرد می‏کردند به‏گونه‏ای که آنچه‏ تیر همراه داشت تمام شد و کمان او شکست.18در همین جنگ دندان‏ پیامبر(ص)شکست و به شدت مجروح شد وقتی یکی از اصحاب خواست‏ با دندان حلقه‏های کلاه را از گونه حضرت بیرون بیاورد چند دندان وی‏ شکست‏19در آن روز نسبت به حضرت انواع آزار و اذیت را روا داشتند اما از وی ستیزه و جنگ با کفار روی برنگردانید و مردانه ایستاد و آنها را فراری داد.

**نظم**

یکی از اموری که در زندگی هر فردی خصوصا موفقیت وی نقش‏ به‏سزائی دارد نظم در امور است،مخصوصا در زندگی مردان بزرگ‏ این مسئله بسیار بیشتر جلوه دارد.به همین جهت بزرگان به نظم در کارها اهمیت بسیار می‏دهتد و بدان سفارش بسیار نمودند و خود نیز بدان عمل می‏کردند؛چه در امور مهم و چه در امور جزئی زندگی سعی‏ داشتند منظم باشند و دیگران را به نظم عادت دهند.رسول اکرم(ص) صف‏های نماز را چنان مرتب و منظم می‏کرد که می‏گویند مانند چوب‏های‏ تیر،هیچگونه کجی در آن دیده نمی‏شد.روزی به مسجد تشریف آوردند و به نماز ایستادند.چون خواستند تکبیرة الاحرام بگویند،متوجه شدند که مردی سینه‏اش جلوتر از سایرین است،فرمودند:«عباد للّه لتسوّون‏ صفوفکم او لیخالفنّ بین وجوهکم»20

(بندگان خدا صفوف خود را منظم کنید وگرنه میان دلهایتان اختلاف‏ خواهد افتاد.)

در جنگ بدر دو لشکر آماده جنگ شدند و در برابر یکدیگر صف‏آرایی کردند.رسول خدا(ص)با چوبی که در دست داشت در میان لشکر حرکت می‏کرد و صفوف لشکر خود را مرتب می‏نمود.چون‏ به«سواد بن غزیه»رسید مشاهده کرد که قدری جلوتر از دیگران ایستاده‏ است.حضرت همان چوبی که در دست داشت بر شکم او زد و فرمود:

ای سواد مطابق دیگران بایست.21

**کار و تلاش در زندگی**

پیشوایان ما هیچگاه از کار کردن عار نداشتند بلکه در زندگی همیشه‏ به کار و تلاش می‏پرداختند و دیگران را هم به تلاش و کوشش دستور می‏دادند و از تنبلی و سستی نهی می‏کردند و می‏فرمودند کار عبادت‏ است و هرکس در راه تلاش برای تحصیل روزی خانواده بمیرد اجر شهید را دارد.روزی در حضور حضرت از مردی تعریف کردند که یا رسول الله(ص)با ما به سفر حج بیرون آمد چون پیاده می‏شدیم همواره‏ ذکر خدا می‏گفت و عبادت می‏کرد تا وقتی که حرکت می‏کردیم،پیغمبر(ص) پرسید پس چه کسی علف مرکب و غذای خودش را فراهم می‏آورد؟ گفتند همهء ما،حضرت فرمود:همه شما بهتر از او هستید.22

حضرت در ایام کودکی زمانیکه در طایفهء بنی سعد بودند همراه برادران‏ رضاعی خود برای چرانیدن گوسفندان به صحرا می‏رفت‏23و اگر احیانا به خاطر مصلحتی او را نمی‏فرستادند،آنها را مورد اعتراض قرار می‏داد وقتی که در کودکی در مکه بودند کار می‏کردند چنانچه خود می‏فرماید:

یاد دارم که من پسری هفت ساله بودم که عبد الله ابن جدعان خانه‏ای در مکه می‏ساخت،من با پسران دیگر خاک و خشت در دامان می‏ریختیم و برای ساختمان مزبور حمل می‏کردیم.24

و یا در سن 35 سالگی زمانی که کعبه را که بر اثر سیل خراب شده‏ بود تعمیر می‏کردند حضرت در ساختن آن سعی و تلاش بسیار می‏نمود و به آنها در کار ساختمان کمک می‏کرد.25

و هنگامی که به مقام رسالت مبعوث شدند نگفتند که کارهای‏ این چنینی در شأن من نیست و کار کردن دون شأن من است،بلکه خود در کار کردن پیش قدم می‏شد،آنگاه از دیگران دعوت می‏کرد که شرکت‏ کنند.پس از اینکه رسول خدا(ص)دستور بنای مسجد مدینه را دادند ابتدا خود آن حضرت دست بکار عمارت مسجد شد و سنگها را بر دوش‏ خود حمل می‏کرد تا مسلمانان نیز ترغیب شوند.از همین‏رو عموم مهاجر و انصار در بنای مزبور شرکت جسته و کوشش بسیاری برای ساختن آن‏ کردند.26

همچنین در جنگ خندق زمانی که بنا شد هر قبیله‏ای اندازه‏ای معین‏ از خندق را بکنند رسول خدا(ص)خود همراه آنان مشغول کندن خندق‏ شد.

از یکی از اصحاب نقل شده است که رسول خدا(ص)را در روز خندق دیدم که خاکها را جابجا می‏کرد و تمام سینه‏اش خاکی شده بود و همچنان کار می‏کرد تا کار خندق به پایان رسید.27

(به تصویر صفحه مراجعه شود)

**عفو و گذشت**

زمانی که پیغمبر(ص)در مکه زندگی می‏کرد با انواع اذیت و آزار مواجه بود،13 سال او را شکنجه روحی دادند تا جاییکه مجبور شد از مکه به مدینه مهاجرت کند و در مدینه هم او را رها نکردند بلکه جنگهای‏ متعددی را علیه او ترتیب دادند که او را از میان بردارند.در این بین چند نفر علیه او از همه بیشتر تلاش می‏کردند.امّا هیچ‏یک از این تلاشها به‏ ثمر ننشست و خدای متعال همه نقشه‏های آنها را نقش برآب کرد.مکه‏ فتح شد.همه در مقابل عظمت اسلام و رسول اکرم(ص)تسلیم شدند.

مردم مکه همه جمع شدند،رسول خدا(ص)برای آنان خطبه‏ای خواند آنگاه فرمود:چه خیال می‏کنید و چه می‏گویید؟همگی می‏گفتند:گمان نیک‏ و گفتار نیک.فرمود:من به شما همان را می‏گویم که یوسف به برادرانش‏ گفت؛امروز بر شما سرزنش نیست من هیچ اعتراضی بر شما ندارم، بروید که همهء شما آزادید.28حضرت با همین یک جمله از تمام تقصیرات‏ چندین ساله آنها گذشت و آنها را مورد عفو قرار داد.

فقط ده نفر را که از همه شریرتر و شقی بودند نبخشید و حکم‏ مرگشان را صادر کرد و ریختن خونشان را مباح اعلام فرمود.یکی‏ عکرمة بن ابی جهل‏29آتش افروز جنگهای پس از بدر بود که به یمن فرار کرده بود ولی با شفاعت همسرش نجات یافت.دیگری‏ صفوان بن ابی امیه بود30که با شفاعت عمیر بن وهب مورد عفو قرار گرفت‏ و به مکه بازگشت و بعدا مسلمان شد.عبد الله بن ابی سرح هم به شفاعت‏ عثمان از مرگ نجات یافت.

بعدا می‏بینیم اکثر این ده نفر هم مورد عفو قرار گرفتند.

و حتی ابوسفیان دشمن سرسخت اسلام که انتظار هیچگونه ترحمی‏ از مسلمانان را نداشت وقتی که از پیغمبر(ص)درخواست عفو کرد مورد بخشش قرار گرفت و حتی بنا به درخواست عباس که امتیازی‏ برای او خواستار شد،فرمود:«من دخل دارک یا اباسفیان فهو آمن»31

هرکس به خانه ابوسفیان پناه ببرد در امان است و بدتر از او همسرش‏ هند یکی از ارکان فتنه علیه السلام و مسلمین بود وقتی هم که شوهرش‏ ابوسفیان به صلح و آرامش تمایل پیدا کرد او مردم را دعوت به جنگ و خونریزی می‏کرد حتی روز فتح مکه که همه کانونهای شرک تسلیم شده‏ بودند او از تحریک و آتش‏افروزی دست بر نداشت.بیشتر فتنه‏هائی که‏ برپا می‏شد بر اثر تحریک او بود که پیغمبر(ص)مجبور شد در احد آنهمه‏ مصائب را تحمل کند و سردار بزرگ و عموی عزیز خود را از دست‏ بدهد و بعد از شهادت حمزه،این انسان پلید با کمال بی‏رحمی و قساوت‏ پهلوی حمزه را شکافت و جگرش را درآورد و به دندان گرفت و بنا به‏ نقل تاریخ از اعضا و جوارح شهدای احد برای خود گردن‏بندی ساخت.

همهء مسلمانان کینهء او را در دل داشتند و می‏خواستند از او انتقام‏ بگیرند اما وقتی مسلمان شد پیغمبر(ص)او را در مورد عفو قرار داد.هند مستحق مجازات سختی بود و هیچوقت انتظار نداشت بخشیده شود ولی‏ او و سایر بدکارانیکه مانند او بودند نمی‏دانستند با مردی سروکار دارند که برای همه جهانیان رحمت است.32

کعب بن زهیر ابن ابی سلمی از دشمنان سرسخت پیغمبر بود و در اشعار خود رسول اکرم(ص)را مورد طعن و استهزاء قرار می‏داد و مردم را بر ضد اسلام تحریک می‏کرد؛بعد از فتح مکه فرار می‏کرد.

برادرش بحیر که از مسلمانان بود به او نامه‏ای نوشت و گفت اگر به‏ حضور پیغمبر(ص)برسی و اظهار ندامت کنی مورد عفو قرار می‏گیری.

بعد از رسیدن نامه،کعب به مدینه آمد و هنگام نماز صبح وارد مسجد شد بعد از نماز در کنار پیغمبر(ص)نشست و دست روی دست او نهاد و گفت:

ای رسول خدا:کعب از کردهء خود پشیمان شده است و حالا آمده است‏ که اسلام را اظهار کند؛اگر شخصا بحضور برسد توبه او را می‏پذیرید؟ پیغمبر(ص)فرمود:آری و گفت:من همان کعب بن زهیر هستم.

بعدا کعب برای جبران اشعار توهین‏آمیز اشعاری در مدح حضرت‏ سرود که شاهکار قصائد وی شمرده شده است و دانشمندان شرح‏های‏ متعددی بر آن اشعار نوشته‏اند.33

**محبت به کودکان**

یک روز حضرت سجدهء نماز را زیاد طول دادند مردم فکر کردند در سجدهء نماز وحی بر حضرت نازل شده است.حضرت فرمود:نه،بر من‏ وحی نازل نشده است،لیکن فرزندم بر دوشم سوار بود،نخواستم او را ناراحت کنم.از این‏رو سجدهء نماز را طول دادم تا بزیر آید.34

روزی دیگر نماز را خلاصه کردند.اصحاب عرض کردند یا رسول الله(ص)چرا نماز را امروز خلاصه کردید.فرمود:«اما سمعتم‏ صراخ الصّبی»آیا صدای شیون کودک را نشنیدید؟35نماز را خلاصه‏ کردند تا مادرش-که در جماعت شرکت کرده بود-بچه را ساکت کند.

اقرع ابن حابس روزی محضر پیغمبر(ص)نشسته بودند که حضرت، حسن و حسین(ع)را بوسیدند.اقرع گفت:من ده فرزند دارم و تاکنون‏ هیچکدام را نبوسیده‏ام.

حضرت فرمود:اگر خداوند رحمت را از دل تو برداشته است به من‏ چه مربوط است.36

روز عید قربان بود.نماز عید اقامه شد همه مشغول تفریح و شادی‏ بودند بچه‏ها نیز جامه‏ای نو بر تن کرده کرده و همراه پدران و مادران خود در گردش بودند همه‏جا صدای خنده شنیده می‏شد.در چنین موقعی‏ چشم کنجکاو و پرمهر پیغمبر(ص)بر کودکی افتاد که جامعهء کهنه و پاره‏ای پوشیده،زیر درخت نخلی با قیافه‏ای اندوهبار و روحی پر از آرزو ایستاد و به بچه‏های دیگری که به مجلس جشن می‏رفتند می‏نگریست.

همینکه چشم پیغمبر(ص)بر او افتاد دانست که کودک یتیمی است.

پیغمبر(ص)بطرف آن کودک رفت و با لبخند شیرینی فرمود:«امروز من‏ می‏خواهم پدر تو باشم.»سپس کودک را از زمین بلند کرد و در آغوش‏ گرفت و او را نوازش بسیار کرد تا اینکه کودک خوشحال شد.آنگاه‏ تبسمی کرد و همراه پیغمبر(ص)وارد مجلس جشن عمومی گردید.37

**قدرانی و سپاس**

حضرت همراه مادر خود آمنه به مدینه آمد تا قبر پدر خود را زیارت‏ کند.بعد از زیارت قبر پدر و دیدن اقوام به همراه مادرش به طرف مکه‏ به راه افتاد.در محلی به نام«ابواء»مادرشان از دنیا رفت.ام ایمن او را با کمال احتیاط و مراقبت به مکه آورد.به خاطر این کار و زحماتی که بعدها برای حضرت متحمل شد حضرت تا پایان عمر خود از او مراقبت می‏کرد و پیوسته خدمت او را به خود متذکر می‏شد،تا جائیکه نقل شده‏ می‏فرمودند:«ام ایمن امّی بعد امّی»(ام ایمن بعد از مادرم برای من مادر بود)بعد از ازدواج با خدیجه(ع)،حضرت او را آزاد کردند و مسلمانان‏ را به ازدواج با او تشویق کردند تا اینکه زید بن حارثه با او ازدواج کرد که‏ اسامة بن زید حاصل این ازدواج است.38

ثویبه کنیز ابولهب مدت کوتاهی حضرت را شیر داده بود.به همین‏ جهت تا آخر عمر مورد اکرام و عنایت حضرت و همسرش خدیجه‏ کبری(س)بود.همیشه حضرت برایش پیراهن و هدایایی دیگر می‏فرستاد و هرگز او را فراموش نکرد.تا اینکه از دنیا رفت.39 حلیمه دایه حضرت همیشه مورد لطف و مرحمت و احترام حضرت‏ بود.هروقت به دیدن حضرت می‏آمد عبای خود را برای او پهن می‏کرد و با او می‏نشست و به صحبت می‏پرداخت و موقع رفتن به قدری به او کمک می‏کردند که تا مدتی با مشکلی مواجه نمی‏شد.40

نه‏تنها قدردان خود او بود،بلکه نسبت به فرزندانش هم محبت‏ می‏فرمود.در روز حنین خواهر رضاعی او شیماء بدیدن او آمد.حضرت‏ عبای خود را پهن کرد و او را روی آن نشانید،و از وی و زندگانی‏ خاندان وی تفقد نمود.شیماء دربارهء اسیران گفت:راستی که اینان‏ خاله‏ها و خواهران تو هستند،رسول خدا فرمود:«ما کان لی و لبنی‏ هاشم فقد و هبته لک»41(آنچه که مربوط بمن و بنی‏هاشم است آنرا به تو بخشیدم)مسلمانان هم چون چنین دیدند همه اسیران خود را آزاد کردند، آنگاه پیغمبر(ص)فرمود:اگر دوست داشته باشی پیش ما بمانی محترم‏ هستی و اگر می‏خواهی برگردی ترا برمی‏گردانم.گفت:برمی‏گردم.سپس‏ پیغمبر(ص)به او بخشش بسیار کرد و او را روانه کرد.

**قدرانی خاص پیامبر(ص)از خدیجه**

متأسفانه دربارهء مقام حضرت خدیجه(س)کمتر سخن گفته می‏شود.

آن ایثارها و ازخودگذشتگیهای خدیجه نسبت به پیامبر اکرم و محبت و احترام و اطمینان خاص پیامبر اکرم نسبت به وی نمونه و مثل اعلای‏ پیوند صمیمی این دو بزرگوار و شاهدی بر منزلت و مقام والای حضرت‏ خدیجه است.

خدیجه از اشراف مکه بود که بزرگان عرب به خواستگاری او می‏آمدند وی ازدواج با آنان را قبول نکرد ولی خود پیشنهاد ازدواح به جوان یتیم‏ و تهیدست بنی‏هاشم را نمود و همهء سرمایهء خود را در راه او انفاق کرد.

در شعب ابیطالب تمام دارایی او در راه اسلام انفاق شد و اولین زنی‏ است که به پیغمبر(ص)ایمان آورد،او تنها زنی است که نسل پیغمبر(ص) بوسیله او باقی ماند.فاطمهء زهرا(س)فرزند اوست و یازده امام(ع)که‏ مشعل‏دار هدایت عالم هستند همه از اویند.او تنها کسی بود که وقتی‏ پیامبر خسته و ناراحت به منزل برمی‏گشت،او را دلداری می‏داد و غم و غصه را از چهره و دل حضرت می‏زدود و به او آرامش می‏داد.به همین‏ علت و علل بسیار دیگری که اینجا مجال پرداختن به آنها نیست در تاریخ‏ آمده است:«کان رسول اللّه یری لها المکانة العظمی فی حیاتها و بعد وفاتها الّتی کان لا یراها لواحدة من ازواجه‏42(رسول خدا(ص)برای‏ خدیجه کبری(س)چه در حیات و چه بعد از مرگش موقعیت و مقام‏ بزرگی قائل بود،مقام و موقعیتی که برای هیچ‏یک از زنان دیگرش قائل‏ نبود)و تا او زنده بود حضرت زن دیگری انتخاب نکرد.

بسا می‏شد با پیرزنی به گرمی بسیار برخورد می‏کرد.وقتی از علت آن‏ سؤال می‏کردند،می‏فرمود این زن از دوستان خدیجه بود،یا در زمان‏ خدیجه به دیدن ما می‏آمد.

روزی گوسفندی کشته بودند حضرت همه را تقسیم کرد،فرمود: (به تصویر صفحه مراجعه شود) این را برای فلان دوست خدیجه،آن را برای دوست دیگر خدیجه...و به همین ترتیب عمل کرد تا از گوشت جز اندکی باقی نماند.

آنقدر از وی صحبت می‏کرد تا یکی از زنهای حضرت گفت چقدر از او سخن می‏گوئید او که پیرزنی بوده و خدا بهتر از آن را به شما داده‏ است حضرت ناراحت شد و فرمود چه می‏گوئید:زمانیکه همه مرا تکذیب‏ می‏کردید او مرا تصدیق کرد و زمانیکه همه به من کفر می‏ورزیدید او به‏ من ایمان آورد،آنگاه که مردم مرا از مال خود محروم ساختند او با دارائی و ثروت خود به مواسات و کمکم شتافت و خدا از او به من فرزند عنایت فرمود.43

**وفای به عهد و پیمان**

از امام صادق(ع)نقل شده است که رسول خدا(ص)با مردی قرار گذاشتند که در کنار صخرهء معینی(سنگ بزرگی)در انتظار آن مرد بماند، آن محل را آفتاب گرفته بود و شدت گرمی آفتاب رسول خدا(ص)را رنج می‏داد.اصحابش عرض کردند:چه می‏شود اگر به سایه تشریف‏ ببرید؟رسول خدا(ص)فرمود:وعدگاه ما همین جاست(در این مکان‏ می‏مانم)و اگر نیامد خلف وعده از او خواهد بود.44

بعد از فتح مکه که پیامبر به زادگاه خود وارد شد،مردم مدینه نگران شدند که مبادا حالا رسول خدا(ص)به مکه یعنی زادگاه موطن‏ اصلی خود آمده است در همین شهر بماند و به مدینه بازنگردد و آنها از فیض برکت وجودش بی‏بهره بمانند.این نگرانی به اطلاع رسول خدا(ص) رسید.فرمود:خدا نکند!زندگی من با شما و مرگم نیز با شما خواهد بود.45

در ایام بیماری در اواخر عمر به مسجد آمدند،فرمودند:اگر به کسی‏ وعده‏ای داده‏ام آماده‏ام انجام دهم و هرکس طلبی دارد بگوید تا بپردازم.

در این موقع مردی برخاست و عرض کرد:چندی قبل بمن وعده دادید که اگر ازدواج کنم،مبلغی به من کمک کنید،پیغمبر(ص)فورا به فضل‏ دستور داد،که مبلغ موردنظر او را بپردازد.46

**حسن معاشرت با دیگران**

ابن مسعود نقل می‏کند که:پیغمبر(ص)بطرف مردی رفت که با او سخن بگوید،مرد از هیبت او بلرزه افتاد،حضرت فرمود:آسوده‏باش، من سلطان نیستم من فرزند کسی هستم که غذای سادهء فقیرانه می‏خورد.47

روزی مردی به مسجد وارد شد پیغمبر(ص)تنها نشسته بود حضرت‏ خود را کنار کشید و برای او جا باز کرد،مرد گفت:یا رسول الله!جا زیاد و وسیع است.حضرت فرمود:حق مسلمان بر مسلمان این است که‏ وقتی می‏بیند که کسی می‏خواهد در کنارش بنشیند کنارتر برود و برای او جا باز کند.48

جریر بن عبد الله می‏گوید:پیغمبر(ص)مبعوث به رسالت شد و من‏ برای بیعت به خدمت حضرت رسیدم.فرمود:ای جریر برای چه آمده‏ای؟ عرض کردم تا بدست شما مسلمان شوم.حضرت عبای خود را برای من‏ پهن کرد و سپس رو به اصحاب کرد و فرمود:

اذ اتاکم کریم قوم فاکرموه(وقتی بزرگی نزد شما آمد او را احترام‏ کنید و گرامی بدارید).49

روزی از طرف انصار یک کاسه برنج برای حضرت آوردند.ایشان، سلمان،مقداد و ابوذر را خواند تا از آن غذا بخورند.آنان زود از غذا خوردن دست کشیدند و عذرخواهی کردند.رسول خدا(ص)فرمود:

شما که چیزی نخوردید!سپس فرمود:هر کدامتان ما را بیشتر دوست‏ دارید،باید خجالت نکشید و بهتر پیش ما غذا بخورید.50

عدی بن حاتم می‏گوید:وارد مدینه شدم پیامبر(ص)مرا شناخت از جای خود برخاست و دست مرا گرفت به خانه خود برد.وقتی وارد منزل شدم،زندگی ساده وی توجه مرا جلب کرد.تشکی از لیف خرما را که در منزل داشت در اختیار من گذارد و به من گفت،روی آن بنشین.

شخص اول کشور حجاز که تمام قدرتها را در اختیار داشت،خود روی زمین نشست.من از فروتنی وی غرق حیرت شدم و از اخلاق‏ پسندیده و ملکات فاضله،و از احترام فوق‏العاده‏ای که نسبت به تمام‏ افراد قائل بود دریافتم که وی فرد عادی،و فرمانروای معمولی‏ نیست.51

**ساده زیستی**

پیامبر(ص)به‏عنوان بزرگترین مرد دین و دنیا و حاکم بزرگ‏ جزیرةالعرب،تمام خزائن و سرمایه‏های شبه جزیره را در دست داشت.

گاهی به فردی به قدری می‏بخشید که خود اعتراف می‏کرد که دیگر از فقر نگرانی ندارد.گاهی در یک روز هزاران درهم و دینار انفاق می‏کرد.

ولی خود اندکی از این زندگی دنیا بهره و لذتی نبرد و به اندک بهره‏ای از دنیا قناعت کرد.ابن عباس می‏گوید:پیغمبر از دنیا رفت در حالی که‏ زرهش نزد مردی یهودی به سن من جو،که برای خرج خانواده‏اش‏ گرفته بود گرو بود.52و آنچنان به قناعت زندگی می‏کردند که از یکی از زنان پیغمبر(ص)نقل شده است که گفت:

دنیا در زمان پیغمبر(ص)بر ما سخت بود،چون حضرت وفات یافت، نعمت‏ها به سوی ما به شدت سرازیر گشت.53ابن عباس می‏گوید:بسا می‏شد که رسول خدا(ص)چند شب گرسنه می‏ماند و برای خود و اهل و عیالش غذای شبی پیدا نمی‏شد.سپس ابن عباس می‏گوید:خوراک‏ عمده‏اش نان جو بود.54

یکی از زنان پیغمبر(ص)گفت:سوگند به خدائی که محمد(ص)را به‏ حقیقت برانگیخت در خانهء رسول الله(ص)الک نبود و آن جناب از روزی که مبعوث گردید تا روزی که از دنیا رحلت فرمود،هرگز نانی از آرد که الک کرده باشند میل نفرمود.\*55

محمد بن مسلم از امام صادق(ع)نقل می‏کند که فرمود:ای محمد! شاید گمان کنی که از روزی که رسول خدا(ص)مبعوث شد تا روزی که‏ از دنیا رفت سه روز متوالی از نان گندم سیر شده باشد!سپس فرمود:نه، به خدا قسم تا روزی که خداوند جان شریفش را قبض کرد،نشد که سه‏ روز متوالی از نان گندم سیر شود.بعد فرمود:البته من نمی‏گویم که‏ رسول خدا(ص)چیزی پیدا نمی‏کرد،بلکه گاهی به یک مرد صد شتر می‏بخشید و اگر آن حضرت دلش می‏خواست بخورد حتما می‏خورد، همانا جبرئیل سه بار کلید گنجهای زمین را نزد او آورد،و او را در انتخاب آن مخیر کرد،بدون آن‏که چیزی از پاداش اخروی او کاسته‏ شود.56

آری علی‏رغم آنکه آن حضرت می‏توانستند از تمام لذایذ بهره‏مند گردند و بهترین لباسها را بپوشند و بهترین غذاها را بخورند و در خوش‏ آب و هواترین نقطه و در بهترین خانه‏ها با کمال رفاه و آسایش زندگی کنند ولی چنین نکردند و خود را به زخارف دنیا آلوده نکردند و ارزش را در خوردن غذای لذیذ و زندگی مرفه نمی‏دانستند.بلکه می‏فرمودند ما برای دنیای دیگری خلق شده‏ایم و باید وسایل آسایش آنجا را فراهم‏ کنیم.

روزی«ابوخولی»ظرفی که در آن شیر و عسل ریخته بود،برای رسول‏ خدا(ص)آورد،حضرت از خوردن آن امتناع کرد،سپس فرمود:من آن‏ را بر شما حرام نمی‏کنم،لیکن فخر و مباهات را دوست ندارم،از حساب‏ فردای قیامت متاع زیادی دنیا نگرانم.من تواضع و فروتنی را دوست دارم،زیرا هرکس برای خدا تواضع کند درجه‏اش را بالا می‏برد.57

علی(ع)فرمود:تشک پیغمبر(ص)همان عبای او بود و متکای او پارچه‏ای بود که از لیف خرما پر شده بود؛هرگاه به جائی می‏رفت آن را دولا کرده و زیر خود می‏انداخت.58

روزی بر حصیری آرمیده بود حصیر بر پوست بدن حضرت فرو رفته‏ و نقشی نهاده بود.یکی از یاران ناراحت شد و از آن حضرت خواست‏ تا چیزی بر حصیر بیندازد.حضرت فرمود مرا با این چکار؟وضع و حال‏ من و دنیا همچون سواری است که زیر سایه درختی اندکی می‏ایستد و سپس برمی‏خیزد و درخت را ترک می‏کند و راه خود را پیش می‏گیرد و روانه می‏شود.59

نه‏تنها از بیت‏المال به نفع شخصی استفاده نمی‏کرد بلکه حتی اجازه‏ نمی‏داد شبی پیش او بماند همان‏روز در اولین فرصت بیت‏المال را بین‏ فقرا تقسیم می‏کرد.و این روش دائمی حضرت بود.

روزی هفتاد هزار درهم برای حضرت آوردند.آن را روی حصیری‏ گذاشت،آنگاه ایستاد و همه را بین فقرا تقسیم کرد تا تمام شد،در همین‏ لحظه مردی آمد و گفت:ای رسول خدا کمکم کن حضرت فرمود چیزی‏ الان در دست ندارم لکن همراه من‏باش،اگر چیزی برای من آوردند به‏ تو می‏دهم.60

در لحظه‏های آخر زندگی هم این روش و سنت حسنه را فراموش‏ نکردند.وقتی در بستر بیماری افتاذه بودند به خاطر آوردند که دیناری‏ چند،پیش یکی از همسران خود دارد،فورا از او خواست که آنها را به‏ حضور او بیاورد.وقتی دینارها را در برابر او گذاردند،پیغمبر(ص)آنها را در دست گرفت و گفت:«ما ظنّ محمّد باللّه لو لقی اللّه و هذه عنده» (محمد به خدا چه گمان دارد اگر خدا را ملاقات کند و اینها پیش او باشد!)سپس دستور داد که حضرت علی(ع)آنها را میان فقرا تقسیم‏ کند.61

این بود قطره‏ای از اقیانوس بی‏کران زندگی و فضائل بزرگترین موجود آفرینش و رسول امت اسلام که قرآن او را خلق عظیم و رحمت عالمین‏ می‏نامد.امید است مورد پسند اهل نظر قرار گیرد.

**پاورقی‏ها**

(1)بحار الانوار/تألیف علامه محمد باقر مجلسی/ج 6 ص 88

گفتار فلسفی جوان/تألیف حجة الاسلام فلسفی/ج 1 ص 289

(2)اعیان الشیعه/تألیف علامه سید محسن امین عاملی/ج 1 ص 220

تاریخ یعقوبی/تألیف احمد بن ابی یعقوب(یعقوبی)/ج 1 ص 371

طبقات/تألیف ابن سعد/ج 1 ص 128

سیرة ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 1 ص 88

(3)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 421-420

(4)مناقب/تألیف ابن شهر آشوب/ج 1 ص 164

(به تصویر صفحه مراجعه شود) (5)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 25-24

(6)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 506

(7)تاریخ یعقوبی/تألیف احمد بن ابی یعقوب(یعقوبی)/ج 2 ص 390

(8)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 1 ص 174

(9)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 1 ص 222

فروغ ابدیت/تألیف جعفر سبحانی/ج 1 ص 322-230

تاریخ یعقوبی/تألیف احمد بن ابی یعقوب/ج 1 ص 380

(10)تاریخ یعقوبی/تألیف احمد بن ابی یعقوب/ج 1 ص 395-394

سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 1 ص 269

نور الابصار/تألیف شبلنجی/ص 35

(11)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 1 ص 220

نور الابصار/تألیف شبلنجی/ص 32

تاریخ یعقوبی/تألیف یعقوبی/ج 1 ص 388

اعیان الشیعه/تألیف سید محسن امین/ج 1 ص 270

(12)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 1 ص 315

فروغ ابدیت/تألیف جعفر سبحانی/ج 1 ص 342

تاریخ یعقوبی/تألیف احمد بن ابی یعقوب/ج 1 ص 397

(13)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 37-36

نهج البلاغه،عبده//ج 2 ص 214

محجة البیضاء/تألیف ملامحسن فیض/ج 1 ص 151-150

سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 23

(14)شرح نهج البلاغه/تألیف ابن ابی الحدید/ج 1 مقدمه

محجة البیضاء/تألیف ملامحسن فیض/ج 4 ص 151-150

سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 23

مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 39

(15)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 39

(16)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 1 ص 118

تاریخ یعقوبی/تألیف احمد بن ابی یعقوب/ج 1 ص 370

اعیان الشیعه/تألیف سید محسن امین/ج 1 ص 220

فروغ ابدیت/تألیف جعفر سبحانی/ج 1 ص 149

(17)داستانهایی از/ممتاز احمد پاکستانی/ص 151-150

زندگی پیغمبر(ص)ما/ترجمه سید غلامرضا سعیدی/

مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 37-36

سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 23-22

(18)الکامل به نقل از فروغ ابدیت/تألیف ابن اثیر/ج 1 ص 107

(19)فروغ ابدیت/تألیف جعفر سبحانی/ج 2 ص 483

سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 103

(20)سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 267

(21)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 24

(22)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 510

(23)بحار الانوار/تألیف علامه مجلسی/ج 6 ص 88

سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 1 ص 108

نور الابصار/تألیف شبلنجی/ص 39

(24)شرح نهج البلاغه/تألیف ابن ابی الحدید/ج 3 ص 253

تاریخ تحلیلی اسلام/تألیف سید هاشم رسولی محلاتی/ج 2 ص 101

(25)تاریخ تحلیلی اسلام/تألیف سید هاشم رسولی محلاتی/ج 2 ص 90

سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 1 ص 123

(26)فضائل/تألیف ابن شاذان/ص 62

سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 1 ص 328

(27)تاریخ یعقوبی/تألیف یعقوبی/ج 1 ص 409

فضائل/تألیف ابن شاذان/ص 64

سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 154

(28)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 275

تاریخ یعقوبی/تألیف یعقوبی/ج 1 ص 421

(29)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 282

(30)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 281

(31)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 267

(32)فروغ ابدیت/تألیف جعفر سبحانی/ج 2 ص 738

داستانهایی از زندگی/تألیف ممتاز احمد پاکستانی/ص 78

پیغمبر(ص)ما/ترجمه سید غلامرضا سعیدی//

(33)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 320

سیره حلبی/ج 3 ص 242 بنقل از فروغ ابدیت/ج 2 ص 3-762

(34)بحار الانوار/تألیف علامه مجلسی/ج 10 ص 82

(35)کافی/ثقة الاسلام کلینی/ج 6 ص 48

(36)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 421

(37)داستانهایی از/تألیف ممتاز احمد پاکستانی/ص 123

زندگی پیغمبر(ص)ما/ترجمه سید غلامرضا سعیدی//

(38)تاریخ تحلیلی اسلام/تألیف سید هاشم رسولی محلاتی/ج 1 ص 216

بحار الانوار/تألیف علامه مجلسی/ج 15 ص 116

(39)نور الابصار/تألیف شبلنجی/ص 28

اعیان الشیعه/تألیف سید محسن امین/ج 1 ص 219

تاریخ یعقوبی/یعقوبی/ج 2 ص 362

(40)اعیان الشیعه/تألیف سید محسن امین/ج 1 ص 219

فروغ ابدیت/تألیف جعفر سبحانی/ج 1 ص 167

سیره حلبی/بنقل از فروغ ابدیت/ج 1 ص 123

(41)طبقات/تألیف ابن سعد/ج 2 ص 4-153

سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 302

تاریخ یعقوبی/تألیف یعقوبی/ج 2 ص 425

(42)اعیان الشیعه/تألیف سید محسن امین/ج 1 ص 220

الاصابه ج 4 ص 275 و اسد الغابه ج 2 ص 58 بنقل از تاریخ تحلیلی اسلام‏ تألیف سید هاشم رسولی محلاتی

(43)بحار الانوار/تألیف علامه مجلسی/ج 16 ص 8

فروغ ابدیت/تألیف جعفر سبحانی/ج 1 ص 200

(44)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 49

سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 65

(45)سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 279

(46)مناقب/تألیف ابن شهر آشوب/ج 1 ص 164

فروغ ابدیت/تألیف جعفر سبحانی/ج 2 ص 865

(47)فضائل/تألیف فضل ابن شاذان/ص 62

مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 31

(48)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 51

(49)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ج 1 ص 49-48

(50)سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 190

کافی/تألیف کلینی/ج 6 ص 278

(51)مغازی/تألیف واقدی/ج 3 ص 989-980

سیره ابن هشام/تألیف ابن هشام/ج 2 ص 581-578

فروغ ابدیت/تألیف جعفر سبحانی/ج 2 ص 769

(52)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ص 63

سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 5-184

(53)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ص 57

(54)سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 181

(55)سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 181

(\*)در آن موقع مردم خود در خانه آرد را الک می‏کردند و مواد زاید آن را می‏گرفتند تا آرد نرم و لطیف تهیه شود.

(56)سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 183-182

(57)سنن النبی(ص)/تألیف علامه طباطبایی/ص 5-184

مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ص 63

(58)مکارم الاخلاق/تألیف طبرسی/ص 4-73

(59)طبقات/تألیف ابن سعد/ج 1 ص 467

(60)محجة البیضاء/تألیف ملامحسن فیض/ج 4 ص 150

(61)طبقات/تألیف ابن سعد/ج 2 ص 238

فروغ ابدیت/تألیف جعفر سبحانی/ج 2 ص 864